**خلاصه ای از زندگانی امام حسین علیه السلام**

**ولادت**

در روز سوم ماه شعبان سال چهارم هجرت (1) دومين فرزند برومند حضرت على وفاطمه , كه درود خدا بر ايشان باد, در خانه وحى و ولايت چشم به جهان گشود. چون خبر ولادتش به پيامبر گرامى اسلام (ص ) رسيد, به خانه حضرت على (ع ) و فاطمه (س ) آمد و اسما (2) را فرمود تا كودك را بياورد.اسما او را در پارچه اى سپيد پيچيد و خدمت رسول اكرم (ص ) برد, آن گرامى به گوش راست او اذان و به گوش چپ او اقامه گفت.(3)  
به روزهاى اول يا هفتمين روز ولادت با سعادتش , امين وحى الهى , جبرئيل  فرود آمد و گفت : سلام خداوند بر تو باد اى رسول خدا, اين نوزاد را به نام پسر كوچك هارون (شبير) (4) كه به عربى (حسين ) خوانده مي شود نام بگذار.(5)چون على براى تو به سان هارون براى موسى بن عمران است , جز آن كه تو خاتم پيغمبران هستى .و به اين ترتيب نام پرعظمت حسين از جانب پروردگار, براى دومين فرزند فاطمه (س ) انتخاب شد.  
به روز هفتم ولادتش , فاطمه زهرا كه سلام خداوند بر او باد, گوسفندى را براى فرزندش به عنوان عقيقه (6) كشت , و سر آن حضرت را تراشيد و هم وزن موى سر او نقره صدقه داد. (7)

**حسين (ع ) و پيامبر (ص )**

از ولادت حسين بن على (ع ) كه در سال چهارم هجرت بود تا رحلت رسول الله (ص ) كه شش سال و چند ماه بعد اتفاق افتاد, مردم از اظهار محبت و لطفى كه پيامبر راستين اسلام (ص ) درباره حسين (ع ) ابراز ميداشت , به بزرگوارى و مقام شامخ پيشواى سوم آگاه شدند.  
سلمان فارسى مي گويد: ديدم كه رسول خدا (ص ) حسين (ع ) را بر زانوى خويش نهاده او را مي بوسيد و مي فرمود: تو بزرگوار و پسر بزرگوار و پدر بزرگوارانى , تو امام و پسر امام و پدر امامان هستى , تو حجت خدا و پسر حجت خدا و پدر حجتهاى خدايى كه نُه نفرند و خاتم ايشان ,قائم ايشان (امام زمان عج ) مي باشد. (8)  
انس بن مالك روايت مي كند: وقتى از پيامبر پرسيدند كدام يك از اهل بيت خود را بيشتر دوست مي دارى , فرمود: حسن و حسين را, (9) بارها رسول گرامى حسن (ع ) و حسين (ع ) را به سينه مي فشرد وآنان را مي بوييد و مي بوسيد. (10)  
ابوهريره كه از مزدوران معاويه و از دشمنان خاندان امامت است , در عين حال اعتراف مي كند كه : رسول اكرم را ديدم كه حسن و حسين را بر شانه هاى خويش نشانده بود و به سوى مامي آمد, وقتى به ما رسيد فرمود هر كس اين دو فرزندم را دوست بدارد مرا دوست داشته , و هر كه با آنان دشمنى ورزد با من دشمنى نموده است.(11)عاليترين, صميميترين و گوياترين رابطه معنوى و ملكوتى بين پيامبر و حسين را ميتوان در اين جمله رسول گرامى اسلام(ص )خواند كه فرمود:**حسين از من و من ازحسينم** (12)

**حسين (ع ) با پدر**

شش سال از عمرش با پيامبر بزرگوار سپرى شد, و آن گاه كه رسول خدا (ص ) چشم از جهان فروبست و به لقاى پروردگار شتافت , مدت سى سال با پدر زيست . پدرى كه جز به انصاف حكم نكرد , و جز به طهارت و بندگى نگذرانيد , جز خدا نديد و جز خدا نخواست و جز خدا نيافت . پدرى كه در زمان حكومتش لحظه اى او را آرام نگذاشتند ,همچنان كه به هنگام غصب خلافتش جز به آزارش برنخاستند...   
در تمام اين مدت , با دل و جان از اوامر پدر اطاعت مي كرد, و در چند سالى كه حضرت على (ع ) متصدى خلافت ظاهرى شد, حضرت حسين (ع ) در راه پيشبرد اهداف اسلامى , مانند يك سرباز فداكار، همچون برادر بزرگوارش مي كوشيد, و در جنگهاى جمل , صفين و نهروان شركت داشت.(13)   
به اين ترتيب , از پدرش اميرالمؤمنين(ع ) و دين خدا حمايت كرد و حتى گاهى در حضور جمعيت به غاصبين خلافت اعتراض مي كرد. در زمان حكومت عمر, امام حسين (ع ) وارد مسجد شد, خليفه دوم را بر منبر رسول الله (ص ) مشاهده كرد كه سخن ميگفت. بی درنگ از منبر بالا رفت و فرياد زد: از منبرپدرم فرود آى .... (14)

**امام حسين (ع ) با برادر**

پس از شهادت حضرت على (ع ), به فرموده رسول خدا (ص ) و وصيت اميرالمؤمنين (ع ) امامت و رهبرى شيعيان به حسن بن على (ع ), فرزند بزرگ اميرالمؤمنين (ع ), منتقل گشت و بر همه مردم واجب و لازم آمد كه به فرامين پيشوايشان امام حسن (ع ) گوش فرادارند. امام حسين (ع ) كه دست پرورد وحى محمدى و ولايت علوى بود, همراه و همكار و همفكر برادرش بود. چنان كه وقتى بنا بر مصالح اسلام و جامعه مسلمانان و به دستور خداوند بزرگ , امام حسن (ع ) مجبور شد كه با معاويه صلح كند و آن همه ناراحتي ها را تحمل نمايد, امام حسين (ع ) شريك رنج هاى برادر بود و چون ميدانست كه اين صلح به صلاح اسلام و مسلمين است , هرگز اعتراض به برادر نداشت .   
حتى يك روز كه معاويه , در حضور امام حسن (ع ) وامام حسين (ع ) دهان آلوده اش را به بدگويى نسبت به امام حسن (ع ) و پدر بزرگوارشان اميرمؤمنان (ع ) گشود, امام حسين (ع ) به دفاع برخاست تا سخن در گلوى معاويه بشكند و سزاى ناهنجاريش را به كنارش بگذارد, ولى امام حسن (ع ) او را به سكوت و خاموشى فراخواند, امام حسين (ع ) پذيرا شد و به جايش بازگشت , آن گاه امام حسن (ع ) خود به پاسخ معاويه برآمد, و با بيانى رسا و كوبنده خاموشش ساخت . (15)

**امام حسين (ع ) در زمان معاويه**

چون امام حسن (سلام خدا و فرشتگان خدا بر او باد) به شهادت رسیدند, به گفته رسول خدا (ص ) و اميرالمؤمنين (ع ) و وصيت حسن بن على (ع ) امامت و رهبرى شيعيان به امام حسين (ع ) منتقل شد و از طرف خدا مأمور رهبرى جامعه گرديد. امام حسين (ع ) مي ديد كه معاويه با اتكا به قدرت اسلام , بر اريكه حكومت اسلام به ناحق تكيه زده , سخت مشغول تخريب اساس جامعه اسلامى و قوانين خداوند است و از اين حكومت پوشالى مخرب به سختى رنج مي برد, ولى نمي توانست دستى فراز آورد وقدرتى فراهم كند تا او را از جايگاه حكومت اسلامى پايين بكشد, چنانچه برادرش امام حسن (ع ) نيز وضعى مشابه او داشت.  
امام حسين (ع ) مي دانست اگر تصميمش را آشكار سازد و به سازندگى قدرت بپردازد, پيش از هر جنبش و حركت مفيدى به قتلش مي رسانند, ناچار دندان بر جگر نهاد و صبررا پيشه ساخت كه اگر بر مي خاست , پيش از اقدام به دسيسه به شهادت رساندن, از اين كشته شدن هيچ نتيجه اى گرفته نمي شد. بنابراين تا معاويه زنده بود, چون برادر زيست و علم مخالفت هاى بزرگ نيفراخت , جز آن كه گاهى محيط و حركات و اعمال معاويه را به باد انتقاد مي گرفت و مردم رابه آينده نزديك اميدوار مي ساخت كه اقدام مؤثرى خواهد نمود.   
در تمام طول مدتى كه معاويه از مردم براى ولايتعهدى يزيد, بيعت مي گرفت , حسين به شدت با اومخالفت كرد, و هرگز تن به بيعت يزيد نداد و وليعهدى او را نپذيرفت و حتى گاهى سخنانى تند به معاويه گفت و يا نامه اى كوبنده براى او نوشت .(16) معاويه هم در بيعت گرفتن براى يزيد, به او اصرارى نكرد و امام (ع ) همچنين بود و ماند تا معاويه درگذشت ...

**قيام حسينى**

يزيد پس از معاويه بر تخت حكومت اسلامى تكيه زد و خود را اميرالمؤمنين خواند و براى اين كه سلطنت ناحق و ستمگرانه اش را تثبيت كند, مصمم شد براى نامداران و شخصيتهاى اسلامى پيامى بفرستد و آنان را به بيعت با خويش بخواند. به همين منظور, نامه اى به حاكم مدينه نوشت و در آن يادآور شد كه براى من از حسين (ع )بيعت بگير و اگر مخالفت نمود بقتلش برسان .  
حاكم اين خبر را به امام حسين (ع )رسانيد و جواب مطالبه نمود. امام حسين (ع ) چنين فرمود: **انا لله و انا اليه راجعون و على الاسلام السلام اذا بليت الامة براع مثل يزيد.**(17) آن گاه كه افرادى چون يزيد, (شرابخوار و قمارباز و بي ايمان و ناپاك كه حتى ظاهر اسلام را هم مراعات نمي كند) بر مسند حكومت اسلامى بنشيند, بايد فاتحه اسلام را خواند.(زيرا اين گونه زمامدارها با نيروى اسلام و به نام اسلام , اسلام را از بين ميبرند.)  
امام حسين (ع ) مي دانست اينك كه حكومت يزيد را به رسميت نشناخته است , اگر در مدينه بماند به قتلش مي رسانندش, لذا به امر پروردگار, شبانه و مخفى از مدينه به سوى مكه حركت كرد. آمدن آن حضرت به مكه , همراه با سرباز زدن او از بيعت يزيد, در بين مردم مكه و مدينه انتشار يافت , و اين خبر تا به كوفه هم رسيد. كوفيان ازامام حسين (ع ) كه در مكه به سر مي برد دعوت كردند تا به سوى آنان آيد و زمامدار امورشان باشد. امام (ع ) مسلم بن عقيل , پسر عموى خويش را به كوفه فرستاد تا حركت و واكنش اجتماع كوفى را از نزديك ببيند و برايش بنويسد. مسلم به كوفه رسيد و با استقبال گرم و بي سابقه اى روبرو شد, هزاران نفر به عنوان نايب امام (ع ) با او بيعت كردند, و مسلم هم نامه اى به امام حسين (ع ) نگاشت و حركت فورى امام (ع ) را لازم گزارش داد.   
هر چند امام حسين (ع ) كوفيان را به خوبى مي شناخت , و بي وفايى و بي دينيشان را در زمان حكومت پدر و برادر ديده بود و مي دانست به گفته ها و بيعتشان با مسلم نمي توان اعتماد كرد, و ليكن براى اتمام حجت و اجراى اوامر پروردگار تصميم گرفت كه به سوى كوفه حركت كند.با اين حال تا هشتم ذيحجه , يعنى روزى كه همه مردم مكه عازم رفتن به منى بودند (18) و هر كس در راه مكه جا مانده بود با عجله تمام مي خواست خود را به مكه برساند, آن حضرت در مكه ماند و در چنين روزى با اهل بيت و ياران خود, از مكه به طرف عراق خارج شد و با اين كار هم به وظيفه خويش عمل كرد و هم به مسلمانان جهان فهماند كه پسر پيغمبر امت , يزيد را به رسميت نشناخته و با او بيعت نكرده ,بلكه عليه او قيام كرده است .   
يزيد كه حركت مسلم را به سوى كوفه دريافته و از بيعت كوفيان با او آگاه شده بود, ابن زياد را (كه از پليدترين ياران يزيد و از كثيفترين طرفداران حكومت بنى اميه بود) به كوفه فرستاد.ابن زياد از ضعف ايمان و دورويى و ترس مردم كوفه استفاده نمود و با تهديد وارعاب , آنان را از دور و بر مسلم پراكنده ساخت , و مسلم به تنهايى با عمال ابن زياد به نبرد پرداخت , و پس از جنگى دلاورانه و شگفت , با شجاعت شهيد شد.(سلام خدا بر او باد).و ابن زياد جامعه دورو و خيانتكار و بي ايمان كوفه را عليه امام حسين (ع ) برانگيخت , و كار به جايى رسيد كه عده اى از همان كسانى كه براى امام (ع ) دعوتنامه نوشته بودند, سلاح جنگ پوشيدند و منتظر ماندند تا امام حسين (ع ) از راه برسد و به قتلش برسانند.  
امام حسين (ع ) از همان شبى كه از مدينه بيرون آمد, و در تمام مدتى كه در مكه اقامت گزيد, و در طول راه مكه به كربلا, تا هنگام شهادت , گاهى به اشاره , گاهى به صراحت , اعلان ميداشت كه : **مقصود من از حركت , رسوا ساختن حكومت ضد اسلامى يزيد وبرپاداشتن امر به معروف و نهى از منكر و ايستادگى در برابر ظلم و ستمگرى است وجز حمايت قرآن و زنده داشتن دين محمدى هدفى ندارم .**و اين مأموريتى بود كه خداوند به او واگذار نموده بود, حتى اگر به كشته شدن خود و اصحاب و فرزندان و اسيرى خانواده اش اتمام پذيرد.   
رسول گرامى (ص ) و اميرمؤمنان (ع ) و حسن بن على (ع ) پيشوايان پيشين اسلام , شهادت امام حسين (ع ) را بارها بيان فرموده بودند. حتى در هنگام ولادت امام حسين (ع ),رسول گرانمايه اسلام (ص ) شهادتش را تذكر داده بود. (19) و خود امام حسين (ع ) به علم امامت ميدانست كه آخر اين سفر به شهادتش مي انجامد, ولى او كسى نبود كه در برابر دستور آسمانى و فرمان خدا براى جان خود ارزشى قائل باشد, يا از اسارت خانواده اش واهمه اى به دل راه دهد. او آن كس بود كه بلا را و شهادت را سعادت مي پنداشت . (سلام ابدى خدا بر او باد) .  
خبر شهادت حسين (ع ) در كربلا به قدرى در اجتماع اسلامى مورد گفتگو واقع شده بود كه عامه مردم از پايان اين سفر مطلع بودند. چون جسته و گريخته , از رسول الله (ص ) و اميرالمؤمنين (ع ) و امام حسن بن على (ع ) و ديگر بزرگان صدر اسلام شنيده بودند. بدين سان حركت امام حسين (ع ) با آن درگيري ها و ناراحتي ها احتمال كشته شدنش را در اذهان عامه تشديد كرد. به ويژه كه خود در طول راه مي فرمود: **من كان باذلا فينا مهجته و موطنا على لقاء الله نفسه فليرحل معنا.**(20) **هر كس حاضر است در راه ما از جان خويش بگذرد و به ملاقات پروردگار بشتابد,همراه ما بيايد.**و لذا در بعضى از دوستان اين توهم پيش آمد كه حضرتش را از اين سفر منصرف سازند، غافل از اين كه فرزند على بن ابى طالب (ع ) امام و جانشين پيامبر, و از ديگران به وظيفه خويش آگاه تر است و هرگز از آنچه خدا بر عهده او نهاده، دست نخواهد كشيد.  
بارى امام حسين (ع ) با همه اين افكار و نظريه ها كه اطرافش را گرفته بود به راه خويش ادامه داد, و كوچكترين خللى در تصميمش راه نيافت .سرانجام  رفت , و شهادت را دريافت . نه خود تنها, بلكه با اصحاب و فرزندان كه هر يك ستاره اى درخشان در افق اسلام بودند, رفتند و كشته شدند, و خون هايشان شن هاى گرم دشت كربلا را لاله باران كرد تا جامعه مسلمانان بفهمد يزيد (باقيمانده بسترهاى گناه آلود خاندان اميه ) جانشين رسول خدا نيست , و اساسا اسلام از بنى اميه و بنى اميه از اسلام جداست .  
راستى هرگز انديشيده ايد اگر شهادت جانگداز و حماسه آفرين حسين (ع ) به وقوع نمي پيوست و مردم يزيد را خليفه پيغمبر (ص ) مي دانستند, و آن گاه اخبار دربار يزيد و شهوت راني هاى او و عمالش را مي شنيدند, چقدر از اسلام متنفر مي شدند, زيرا اسلامى كه خليفه پيغمبرش يزيد باشد, به راستى نيز تنفرآور است ... و خاندان پاك حضرت امام حسين (ع ) نيز اسير شدند تا آخرين رسالت اين شهادت رابه گوش مردم برسانند.و شنيديم و خوانديم كه در شهرها, در بازارها, در مسجدها, در بارگاه متعفن پسر زياد و دربار نكبت بار يزيد, هماره و همه جا دهان گشودند وفرياد زدند, و پرده زيباى فريب را از چهره زشت و جنايتكار جيره خواران بنى اميه برداشتند و ثابت كردند كه يزيد سگباز وشرابخوار است , هرگز لياقت خلافت ندارد و اين اريكه اى كه او بر آن تكيه زده جايگاه او نيست . سخنانشان رسالت شهادت حسينى را تكميل كرد, طوفانى در جانها برانگيختند, چنان كه نام يزيد تا هميشه مترادف با هر پستى و رذالت و دنائت گرديد و همه آرزوهاى طلايى و شيطانيش چون نقش بر آب گشت .  
نگرشى ژرف ميخواهد تا بتوان بر همه ابعاد اين شهادت عظيم و پرنتيجه دست يافت . از همان اوان شهادتش تا كنون , دوستان و شيعيانش , و همه آنان كه به شرافت و عظمت انسان ارج مي گذارند, همه ساله سالروز به خون غلتيدنش را, سالروز قيام و شهادتش را با سياهپوشى و عزادارى محترم مي شمارند, و خلوص خويش را با گريه بر مصايب آن بزرگوار ابراز ميدارند. پيشوايان معصوم ما, هماره به واقعه كربلا و به زنده داشتن آن عنايتى خاص داشتند. غير از اين كه خود به زيارت مرقدش مي شتافتند و عزايش را بر پا مي داشتند, در فضيلت عزادارى و محزون بودن براى آن بزرگوار, گفتارهاى متعددى ايراد فرموده اند.   
ابوعماره گويد: روزى به حضور امام ششم صادق آل محمد (ع ) رسيدم , فرمود اشعارى درسوگوارى حسين براى ما بخوان . وقتى شروع به خواندن نمودم صداى گريه حضرت برخاست , من مي خواندم و آن عزيز مي گريست , چندان كه صداى گريه از خانه برخاست . بعد از آن كه اشعار را تمام كردم , امام (ع ) در فضليت و ثواب مرثيه و گرياندن مردم بر امام حسين (ع ) مطالبى بيان فرمود. (21)   
نيز از آن جناب است كه فرمود: گريستن و بي تابى كردن در هيچ مصيبتى شايسته نيست مگر در مصيبت حسين بن على , كه ثواب و جزايى گرانمايه دارد. (22) باقرالعلوم , امام پنجم (ع ) به محمد بن مسلم كه يكى از اصحاب بزرگ او است فرمود: به شيعيان ما بگوييد كه به زيارت مرقد حسين بروند, زيرا بر هر شخص باايمانى كه به امامت ما معترف است , زيارت قبر اباعبدالله لازم ميباشد. (23)   
امام صادق (ع ) مي فرمايد: **ان زيارة الحسين عليه السلام افضل ما يكون من الاعمال** . همانا زيارت حسين (ع ) از هر عمل پسنديده اى ارزش و فضيلتش بيشتر است . (24) زيرا كه اين زيارت در حقيقت مدرسه بزرگ و عظيم است كه به جهانيان درس ايمان و عمل صالح مي دهد و گويى روح را به سوى ملكوت خوبي ها و پاكدامني ها و فداكاري ها پرواز مي دهد. هر چند عزادارى و گريه بر مصايب حسين بن على (ع ), و مشرف شدن به زيارت قبرش و بازنماياندن تاريخ پرشكوه و حماسه ساز كربلايش ارزش و معيارى والا دارد, لكن بايد دانست كه نبايد تنها به اين زيارت ها و گريه ها و غم گساريدن اكتفا كرد, بلكه همه اين تظاهرات , فلسفه ديندارى , فداكارى و حمايت از قوانين آسمانى را به ما گوشزدمينمايد, و هدف هم جز اين نيست , و نياز بزرگ ما از درگاه حسينى آموختن انسانيت و خالى بودن دل از هر چه غير از خداست ميباشد, و گرنه اگر فقط به صورت ظاهر قضيه بپردازيم , هدف مقدس حسينى به فراموشى مي گرايد.